



رفتارهای پیش از پیروزی در انتخابات/ مطرح کردن شخص به جای برنامه و حزب

در سنت تاریخی جهان قدیم و جامعه ما، همیشه سقوط سلسله‌های حاکمیت و ظهور سلسله‌های جدید، بر اساس تخریب یکی و تحلیل دیگری بوده است.

خبرگزاری مهر- در سنت تاریخی جهان قدیم و جامعه ما، همیشه سقوط سلسله‌های حاکمیت و ظهور سلسله‌های جدید، بر اساس تخریب یکی و تحلیل دیگری بوده است. متأسفانه هنوز هم روش ما بر این اساس استوار است. دکتر سید یحیی یثربی استاد بازنشسته فلسفه طی یادداشت‌هایی نکته shy&های ضروری و قابل توجه برای مسئولان و مردم در shy&؛ باره؛ انتخابات یادآور شده که به ترتیب ارائه خواهیم کرد.

رفتارهای پیش از پیروزی در انتخابات

در نظام دولت-اپوزسیون که یک نظام تسخیری است، اشخاص و گروه‌هایی که مدّعی شایستگی برای حاکمیت‌اند، به صورت مخالفان حاکمیت (اپوزیسیون) عمل کرده و از راه‌ها و شیوه‌های مختلفی بهره می‌گیرند، تا بتوانند حاکمیت جامعه را به دست آورند. ما اکنون ویژگی‌های شیوه تسخیر را در مقایسه با شیوه تدبیر در این مرحله، یعنی در مرحله تلاش برای کسب قدرت مطرح می‌کنیم. رفتار اپوزسیون، در موسم انتخابات پیش از پیروز شدن دارای مشخصات زیر است:

1. مطرح کردن شخص به جای برنامه و حزب

در جامعه‌های تدبیری از سال‌ها پیش چند حزب اصلی و عمده، فعالند تا دیدگاه‌ها، جزئیات، کلیات سیاست‌ها و برنامه‌هایشان را طی دوران فعالیت با مردم در میان گذاشته، آنان را با دلایل و توجیهات خود، آشنا نمایند. در زمان انتخابات نیز بر همان دیدگاه‌ها تکیه و تأکید می‌کنند.

اما در جامعه‌های تسخیری، شخص، جای برنامه را می‌گیرد. به جای آنکه مردم را در جریان مشکلات کارها بگذارند و راه حل مشکلات را مطرح کرده، و تلاش برای حل مشکلات را تعهد نمایند، می‌کوشند تا شخصی را در برابر شخصی دیگر علم کرده، یکی را محور فضیلت و پرچمدار پیروزی شمرده و طرف مقابل را آلوده و جاهل و سرچشمه همه بدبختی‌ها معرفی نمایند.

بنابراین به جای پرداختن به برنامه کار و دلایل توجیهی برنامه، به تعریف و توصیف احساساتی و اغراق‌آمیز شخص موردنظر خود و تخریب شخصیت طرف مخالف می‌پردازند؛ مانند افشاگری، پرونده سازی، تهمت و تحقیر نسبت به مخالف و پرده پوشی، دفاع، تجلیل و تکریم نسبت به طرف خود.

در سنت تاریخی جهان قدیم و جامعه ما، همیشه سقوط سلسله‌های حاکمیت و ظهور سلسله‌های جدید، بر اساس تخریب یکی و تحلیل دیگری بوده است. متأسفانه هنوز هم روش ما بر این اساس استوار است که: یکی خوب است و نجات بخش و دیگری بد است و ویرانگر! غالباً این نگاه‌ها براساس احساسات و معمولاً بدون توجه به دلایل توجیهی است. جالب آنکه بنا به دلایلی که بعداً خواهد آمد، یک نفر در یک دوره، محبوب شمرده می‌شود و عیناً همان شخص در یک یا چند دوره دیگر مبغوض!

بدیهی است که همین طرز تفکر، با تحقق یک جامعه مدنی، چه قدر فاصله دارد! روشنفکران ما به جای آنکه در پیشاپیش توده مردم قرار گرفته، ذهن آنان را با مبانی منطقی تحول‌ثربخش اجتماعی آشنا کنند، در این آشفته بازار جهان سومی، به دنبال هوا و هوس خود بوده، برآشفستگی فکر و ذهن مردم می‌افزایند. البته من این عمل به اصطلاح روشنفکران را برخلاف آل احمد، به حساب خیانت آنان نمی‌گذارم. بلکه چنانکه در کتاب «#ماجرای غم‌انگیز روشنفکری در ایران؛ نشان داده‌ام، آن را معلول سطحی اندیشی و بی‌خبری آنان از مبانی معقول و منطقی تحولات تکاملی جامعه می‌دانم.

برای گریز از طولانی شدن بحث تنها به ذکر یک اختلاف مبانی میان این شیوه عمل و آن مبانی منطقی، اکتفا می‌کنم: جوامع مدنی، امروز براساس توجه به فردیت انسانها و تساوی آنان قابل تنظیم است. حتی در دموکراسی عصر یونان باستان، افراد متنوّذ و پرجاذبه را در انتخابات دخالت نداده، در مواردی آنان را تبعید نیز می‌کردند، درحالیکه ما هنوز هم با تراشیدن شخصیت‌های رؤیایی و قهرمان، در حفظ رابطه قرون وسطایی و گله - شبانی، میان مردم و این شخصیت‌ها تلاش می‌کنیم. ما با این کار عملاً مردم را به طرف این باور سوق می‌دهیم که تنها باید یک قهرمان به تغییر وضع آنان همت گمارد وگرنه از خودشان کاری ساخته نیست.

در چنین جوامعی، مردم با برنامه کاری و تعهدات مسئولان کاری ندارند. تنها امیدشان به توان و فضیلت فوق العاده شخص یا اشخاص خواهد بود. در صورتیکه روشنفکران غرب، از دهها سال پیش، چنین تفکری را بی حاصل دانسته، ذهن و فکر مردم را متوجه تدبیر و برنامه‌ریزی می‌کنند.

لذا کاندیداهای آنان برای ریاست جمهوری و وکالت مجلس و غیره، از برنامه و تدبیر و تعهدات حزب خود سخن می‌گویند. در مقابل کاندیداهای جامعه‌های تسخیری، پوستر خود را چاپ می‌کنند. و از سوابق درخشان و مبارزات خود سخن گفته یا به رسوا کردن و تحقیر رقیب می‌پردازند.

2- حمله به کلیت طرف مقابل به جای نقد

چنانکه گفتیم، در جامعه‌های پیشرفته، احزاب مختلف براساس اصول و قواعد کارشناسی، در نود و نه درصد برنامه، یعنی در اصل و متن، اتفاق نظر دارند. و تنها اختلافشان به یک درصد مسائل حاشیه‌ای و فرعی مربوط است. این اختلاف جزئی نیز از هر دو طرف، صرفاً برای تکمیل آن نود و نه درصد و به عبارتی دیگر تلاش برای بهتر اجرا کردن اصل و متن برنامه است.

اما در جامعه‌های تسخیری، هر طرف کلیت طرف مقابل را مورد حمله قرار داده، کارهای او را صددرصد مردود می‌شمارد. نتایج و آثار اینگونه برخورد، زیانبار و مخرب خواهد بود. زیرا در چنین شرایطی اولاً، انتقاد- به معنی درست کلمه- ممکن نبوده، بلکه همیشه نقد برابر با رد خواهد بود. به همین دلیل، شرایط یک آزمون و خطای مناسب برای اصلاح و تکمیل کارها به وجود نخواهد آمد.

ثانیاً در جایی که کلیت طرف مقابل مورد توجه باشد، همیشه برمسائل احساسی آن هم به صورت انتزاعی و کلی روی می‌آورند، نه مسائل عینی و عملی. مثلاً شایستگی سران، مسائل ارزشی و از این گونه مسائل، نه مشکلات اقتصادی، اشتغال و غیره.

3- خشونت

خشونت به معنی به کارگرفتن زور به جای عقل و منطق، از لوازم و اوصاف اجتناب‌ناپذیر جامعه‌های تسخیری است. این کاربرد زور همیشه جنبه فیزیکی ندارد. بلکه بیشتر از مظاهر دیگر زور از قبیل گفتار، پرونده سازی و غیره بهره می‌گیرند. هرگونه انحراف از عقل و منطق، خشونت است. چنانکه بازداشت و زندان مصداق خشونت است، تهمت و استهزا نیز از مصادیق خشونت اند!

در جامعه تسخیری از نکته بالا غفلت می‌کنند و دانسته و ندانسته خشونت را هم مانند همه گرفتاری‌ها تنها در شأن طرف مقابل، مخصوصاً در شأن حکومت می‌دانند. غافل از اینکه در چنین شرایطی هر کسی به هر اندازه که بتواند به خشونت متوسل می‌شود. دولت در حدّ خود و اپوزیسیون هم در حدّ خود. در چنین شرایطی طبعاً 171#& روزنامه؛ هم تبدیل به 171#& شاهنامه؛ می‌شود. بد نیست که از نبرد رستم و اسفندیار نمونه‌ای بیاورم! به بیان روزنامه دقت شود: 171#&؛ شاید به جرأت بتوان گفت که تاکتیک 171#& فتح سنگر به سنگر؛ که زمانی توسط رسانه‌های انحصارگرایان در مورد رفتار اصلاح طلبان تبلیغ می‌شد، پس از بستن مطبوعات و اعمال فشارهای شدید چند جانبه، با تاکتیک 171#&؛ پاتک سنگر به سنگر؛ روبرو شده است. هر چند بعضی سنگرهای فتح شده اصلاح طلبان، به لحاظ زمانی تا مدتی در اختیار آنان باقی خواهد ماند، اما انحصارگرایان در صدصد تاسنگرهای مزبور را خاموش کرده و از کارآیی آنها بکاهد. (حیات نو، 1379/4/27) لذا در این جامعه‌ها قسمت عمده هوش و استعداد مردم در اینگونه درگیری‌ها هدر رفته و چیزی بر آگاهی و فرهنگ مردم افزوده نمی‌شود. چنانکه در بند پیش گفتیم، هر طرفی کلیت طرف مقابل را نشانه رفته و جز بقای انحصاری خود، به چیزی راضی نمی‌شود.

4- احساسات به جای خردورزی

در جوامع تدبیری، هر حزبی برای پیروزی به توجیه منطقی خود و نقد خردورزانه طرف مقابل می‌پردازد. اگرچه به هر حال از عوامل احساسی هم بهره ای گیرند، اما اساس کار همان برنامه کلی کشور و توفیق هر طرف در اجرای بهتر آن است.

در کشورهای تسخیری، از آنجا که برنامه و کار، اساس درگیری‌ها نیست، بیشتر به مسائل احساسی روی آورده و به تحریک احساسات پرداخته می‌شود. این تحریک احساسات معمولاً به این صورت است که یک طرف را آرمانی، مظلوم و معصوم، دوستدار مردم، طرفدار عدل و آزادی، منشأ خیر و برکت و مروج وجدان و فضیلت قلمداد کرده، و طرف مقابل را سودجو، کینه توز، ستمکار، دشمن مردم، مخالف عدل و آزادی، منشأ شر و گرفتاری و عامل فساد و انحراف می‌شمارند.

بدیهی است که سامان دهی چنین معرکه‌ای، هرگز با خردمندی و اعتدال امکان نخواهد داشت. ولذا به ناچار هر دو طرف دست به

تحلیل‌های غیرمنطقی زده، و از شایعه و تهمت و نوعی خشونت، حمایت می‌کنند.

در این تحلیل‌های غیرمنطقی و مبتنی بر احساسات مردم که منشأ جوّ سازی و شایعه پراکنی می‌شود، از یک موضوع بسیار مهم و کارساز بهره می‌گیرند. این موضوع مهم و کارساز، رابطه دولت و مردم در کشورهای جهان سوم (کشورهای تسخیری) می‌باشد. در این کشورها برخلاف جوامع تدبیری، همیشه دولت در برابر مردم قرار داشته است. راز این رابطه سرد و خصمانه در چیست؟ چرا در کشورهای تسخیری مردم دولت را از خود ندانسته و خدمتگزار و امین نمی‌شمارند؟ این وضع نتیجه علل و عوامل متعددی است از جمله:

1. در جهان سوم، سنت چند هزار ساله ما این بوده که از حکومت‌های استبدادی جز تعدّی و تجاوز ندیده‌ایم. در نتیجه درونمان نسبت به حکومت‌ها انباشته از عقده و نفرت شده است و در هر فرصتی از عقده گشایی دریغ نکرده‌ایم. ما هرگونه تعرّض به قدرت حاکم را گرچه غیرجدّی و بهلولی بوده، آشکار و نهان ستوده و شکست این ستمکاران را جشن گرفته‌ایم. براین اساس همیشه اپوزیسیون، از نوعی محبوبیت بهره‌مند بوده و می‌باشد.

2. عدم امکان دستیابی سریع به امیال و آرزوها و انتظارات ایجاد شده، مردم همیشه قدرت حاکم را در جهان سوم محکوم به بی‌کفایتی و یا خیانت نموده است.

3. عدم توانایی دولت‌ها در برقرار کردن یک ارتباط سالم با مردم و توجیه افکار عمومی.

این‌ها و چندین عامل دیگر، رابطه قدرت حاکم را با مردم تیره ساخته، و زمینه را برای جوّ سازی و شایعه پراکنی آماده می‌کنند. در نتیجه بازار تحلیل‌های غیر منطقی که صرفاً بر عقده‌ها و احساسات مردم استوارند، رواج می‌یابد. این تحلیل‌های غیرمنطقی همیشه دو طرف دارد:

در یک طرف گروه‌های خارج از قدرت قرار دارند که مردم را به بهشت موعود دعوت می‌کنند. و در طرف دیگر دولتیان‌اند که جماعتی هستند بی فکر و ناتوان و سودجو!

این‌ها بودند نمونه‌ای از صدها مشکل آشکار و پنهان این روش!